

بسوی آزادی

خورشید تازه از افق نمایان شده و اشعه طلایی خود را در آن بیابان گسترده بود ! میخواست مانند روزهای گذشته ؛ انوار پر برکت خود را که نشانه‌ای از رحمت پروردگار است بیدریغ در اختیار موجودات بگذارد . گویا بحوادث و فجایعی که در شرف وقوع است توجهی ندارد ، و گرنه شاید سالها در پس پرده شب بحالت غروب میماند تا شاهد این فجایع نباشد .

آه ! چه فاجعه‌ای ! عده‌ای آدم‌نما و بنام مسلمان ، عملی مرتکب شدند که دامن انسانیت را چنان آلوده و ننگین ساخت که قابل شست و شو نبوده و آثار شوم آن تا ابد باقی خواهد ماند .

آری ، روز دهم محرم شصت و یک هجری آغاز شده بود ، و نمونه بارزی از مبارزه حق و باطل جلوه گرمی شد .

حسین بن علی علیهما السلام نمونه کامل انسانیت و مظهر حق که از عالم ربوبی الهام میگرفت ، صفوف اصحاب و یاران خود را که نور ایمان و معرفت دلهای آنان را روشن کرده و عشق و محبت حق بر سراسر وجود آنان حکومت مینمود ، منظم میکرد ، و با کلمات دربار نوین بخش خود روح آنان را تقویت نموده و پروبال می‌بخشید تا با وج کمال انسانیت و وصال حق پرواز کنند .

عمر سعد قهرمان هوا پرستی ، که حجب جاه و مقام و ریاست و فرماندهی او را کمر و کور کرده بود در صفقانی را که از نور علم و ایمان بی بهره بودند ، مخاطب ساخته و برای مبارزه با حق ، فرمان آماده باش میدهد و بمنظور تحریر و تشویق آنان پیشرمی را با آخرین درجه رسانده ، نخستین تیر را خود بسوی خیام حسینی پرتاب میکند و صدا میزند : فردا نزد امیرشاهد باشید ، من اول کسی هستم

که تیراندازی کردم . و با این عمل خود دستور حمله و یورش را صادر میکند .

* * *

گاهی از افق تاریک و سیاه لشکر گام پسر سعد ؛ برخلاف انتظار ، نقطه‌های روشنی میدرخشید و افرادی یافت میشدند که چون هنوز زنگارشقاوت و دوری از حق ، سراسر قلبشانرا فرانگرفته و روزنه‌ای برای تابش انوار حق باقی گذاشته بود ، دعوت خدائی حسین (ع) را بیک اجابت میگفتند و بیاران آنحضرت می‌پیوستند ، و آمادگی خود را برای فداکاری و جانبازی در راه حق و عدالت و آزادی وریشه کن کردن باطل و حکومت‌های چهار ستمگر ، اعلام میداشتند .

در سلسله این افراد ، نام حر بن یزید ریاحی بچشم میخورد . حر یکی از اشراف زادگان و بزرگان کوفه ، و فرمانده نخستین گروهی است که برای جلوگیری از پیشروی حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بسوی کوفه ، از جانب آن زیاد اعزام شد .

او در آغاز برای آنکه موقعیت خود را در دستگاه جبار اموی حفظ کند این منصب را پذیرفت ، ولی چون هوای فس و ریاست طلبی ، انسانیت و شرافت او را بطور کلی ، پایمال نکرده بود ، کوشش میکرد ، شاید بتواند راه اصلاحی فراهم کند و شاید هیچ باور نمی‌کرد که روزی فرارسد که امر قتل حسین (ع) و خاندان پاک و یاران باوفایش صادر شود .

متأسفانه حکم قطعی از طرف ابن زیاد برای عمر سعد رسید که از حسین (ع) بیعت بگیر ، و یا کار او را با جنک خاتمه بده .

حضرت ابا عبدالله (ع) هم خطبه‌ای برای ارشاد آن قوم و اتمام حجت بر آنان ، ایراد فرمود ، و در ضمن آن ، پاسخ محکمی بآنان داد و چنین فرمود (۱) :

(۱) آگاه باشید همانا ، ناپاکزاده فرزند ناپاکزاده ، مرا بین دو چیز مخیر ساخته ، بین شمشیر کشیدن و یا زیر بار ذلت رفتن ، ولی ذلت از ما بسیار دور است ؛ نه خدا آنرا برای ما می‌پسندد و نه رسوا خدا و نه مؤمنین و نه دامنهای =

والا وان الدعی بن الدعی قدر کزنی بین اثنتین، بین السلة والذلة ، وهیهات منا الذلة ، یا بی الله ذلک لنا ورسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف خمیة و نفوس ابیة من ان تؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام ، الاوانی زاحف بهذه الاسرة مع قلة العدد و خذلة الناصر»

از مشاهده این منظره و شنیدن این کلمات ، گویا وجدان خربیدار شد و اورا سخت تحت فشار قرارداد و آسایش را از او سلب کرد . ناچار برای اینکه شاید بتواند ، راه چاره ای بیابد . نزد عمر سعد آمد و باد گفت : آیا تصمیم داری با این مرد بجنگی؟

پسر سعد جواب داد : آری بخدا قسم ! جنگی که آسانترین و جهش آنست

که سرها بیفتند و دستها جدا شود . **کتابخانه مدرسه هیئت قم**

حر گفت : آیا هیچ يك از این پیشنهاداتی (۱) که بشما داده رضایت نمیدهدید

و هیچ کدام را نمی پذیرید ؟

این اعتراض متین و بجایمان ^{چهار} سپید را بیچاره و زبون ساخت که بدون توجه ، به تیره بختی و بی شخصیتی خود اعتراف کرد ، و مانند سایر جنایتکاران برای رفع ننگ و رسوائی ، فریب وجدان و اشخاص ساده لوح ، خواست از خود دفاع نموده و گدازه را بگردن دیگری بگذارد ؛ برای این منظور دم از تجمیل زد و چنین گفت : همانا بخدا ، اگر کار بمن وا گذار بود چنان می کردم ؛ ولی چه باید کرد که امر تو عبیدالله از آن آبادارد .

== پاک و بی آلاشی (که ما را در خود پرورده) و نه افراد با عزت و شرف و نه اشخاصیکه ابا دارند از اینکه فرمانبرداری از اشخاص پست و بی شخصیت را بر قتلگاه بزرگان ترجیح دهند. آگاه باشید ؛ همانا من با اینکه عده یارانم کم است و آنهائیکه و عده نصرت بمن داده بودند کذاره گرفتند باز هم با این قوم جهاد خواهم کرد .

(۱) مقصود از پیشنهادها همانستکه در بعض تواریخ و مقاتل نقل میکنند که حضرت برای اتمام حجت و دست کشیدن از جنگ سه پیشنهاد بمعرض دادند :
 ۱ - مراجعت بمدینه ۲ - رفتن بگوشه ای از ممالک اسلامی و مانند یکی از سایر افراد مسلمین بسر بردن . ۳ - رفتن پیش یزید و حضوراً حل اختلاف کردن .

حر بر گشت ، ولی در درونش هنگامه‌ای برپا شده و کشمکش عجیبی پدید آمده بود از یکطرف هوای نفس‌آورا بسوی حفظ مقام فرماندهی و ریاست میکشاند ، از طرف دیگر انسانیت و شرافت و ندای فطرت آورا از شرکت در فاجعه قتل حسین (ع) بر حذر میداشت ، بلکه بیاری آنحضرت دعوت میکرد . از یکسوزن و فرزند و مال و ثروت در نظرش جلوه‌گری میکرد و از سوی دیگر شخصیت فردی و خانوادگی و اجتماعی حسین (ع) و موقعیت خطایر آنحضرت نظرش را جلب میکرد .

گاهی تهدیدها و اذیت‌های پسر زیاد و پسر سعد ، رشته افکار آورا از هم می‌گسیخت و مضطرب میکرد ، و گاهی سخنان دلاور اوحیات بخش حسین (ع) که از آغاز بر خورده بود از آنحضرت شنیده بود ، چون نسیم رحمتی در فضای افکار او میوزید و جان تازه‌ای بکالبد افسرده اش می‌بخشید و چون خورشید فروزانی از افق اندیشه‌های او می‌دمید و قلب و دل آورا یکسره نور باران می‌کرد .

کتابخانه مدرسه فیضیه قم

این مبارزه و کشمکش درونی ؛ حر را چنان بلرزده در آورد که مهاجرین اوس ریاحی که در نزدیکی او ایستاده بودند متوجه او گشت و گفت : بخدا سوگند حال تو شبیه ناکاست ، اگر از من سؤال می‌شد : شجاعترین مردم کوفه کیست ؟ در جواب از تو در نمی‌گذشتم ، اکنون این چه حالت است که در تو مشاهده میکنم ؟

حر پاسخ میدهد : بخدا قسم ! حقیقت آنست که من خود را در پیه‌ودن راه بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم ، و هرگز چیزی را بر بهشت ترجیح نخواهم داد ، گرچه در این راه قطعه قطعه شوم و طعمه شعله‌های آتش گردم .

پس از اتمام این سخن ، اسب خود را بسوی خیام حسین (ع) بحرکت در آورد و با حالتی شکفت‌آور بسوی سعادت ابدی رهسپار گردید . حالتی بین بیم و امید ، پشیمانی از گذشته تاریک و آرزوی آینده‌ای روشن و سعادت‌بخش ، در درون او ، کورانی وصف ناکردنی پدید آورده بود .

همانطور که بسوی مظهر حق حسین بن علی (ع) حرکت میکرد ، دست بر سر نهاده و با خدامناجات میکرد ؛ و باز خدا یا ا بسوی تو باز گشتم ، بر من پسخشای

که من دل دوستان تو و قلب فرزندان دختر پیغمبر تو را مرعوب و آزرده ساختم .

حرمینکه به حضرت اباعبدالله (ع) و اصحابش نزدیک شد ، سلام عرضه داشت و خود را با آنحضرت چنین معرفی کرد :

و خدا مرا فدای تو گرداند ! من همان همراه تو هستم که از بازگشتت ممانعت کرده بر حضرتت سخت گرفت . ولی من گمان نمی کردم که این مردم کار را با تو بدین پایه که حال مشاهده می کنم برسانند . اینک من به پیشگاه خدا تو به می کنم . آیا راهی بسوی توبه برایم باز است ؟ . حضرت فرمودند : آری ، خداوند توبه تو را می پذیرد حال از اسب فرود آی !

حرکه از شنیدن این مژده آتش شوقش شعله ورتر شده بود از آن بزرگوار تقاضا کرد که اجازه فرمائید ، همچنانکه نخستین کسی بودم که علیه حضرتت خارج شدم ، اول کسی باشم که جانش را در راهت فدا کند و شاید روز قیامت بدست بوسی جد بزرگوارت حضرت محمد (ص) منتخرا کردم .

امام (ع) که مشاهده فرمودند : عشق بپسودن راه سعادت ابدی و رسیدن بآزادی حقیقی و درک نعمتهای جاودانی ، تاب و توان از او بوده است ، منتظر نگه داشتن او را روا ندانستند و باو که از میدان جهاد اکبر یعنی مبارزه با خواهشهای نفس پیروز خارج شده بود اذن جهاد اصغر دادند .

حرکه بمنتهای آرزوی خود رسیده بود ، بمیدان کارزار آمد و در راه حق از هیچگونه فداکاری ، چه با گفتار و چه با اعمال خودداری نکرد و در پایان هم با قطرات سرخ رنگ خون خود درخت آزادی را آبیاری کرد .

حسین (ع) هنگامیکه بر بالین کشته او حاضر شد ، بادست مبارک خاک از روی او پاک کرد و بپاس فداکارهایش ویرا بدریافت مدال آزادی و خوشبختی دو جهانی منتخرا نموده فرمود :

وانت الحر كما سمكتك امك ، حر في الدنيا وسعيد في الآخرة ، (۱)

* * *

عده‌ای گمان می‌کنند ، آزادی انسان هم مانند سایر حیوانات است . هر چه خواست بخورد ، هر چه خواست بپوشد . درجا خواست مسکن کند . سفره‌اش رنگین باشد ، گرچه از خون دل پیرزنان و بیچارگان باشد . کاخ خود را مرتفع سازد ، هر چند در راه آن ، حقوق کارگران رنجبر و کشاورزان زحمت‌کش پایمال گردد و اموال یتیمان بی سرپرست بتاراج رود . پایه‌های لرزان ریاست و حکومت چندروزه خود را استوار سازد ، اگر چه بقیمت لگدمال کردن نوامیس الهی و مقدسات دینی و مبارزه با رجال خدائی و راهنمایان بشری تمام شود .

ولی کسانی که با نظری دقیق و اندیشه ای روشن بمواقب کار می‌نگرند طرز فکر دیگری دارند . آنها آزادی را در رهائی از اسارت هوای نفس و حب جاه و مقام و ریاست میدانند .

آنها آزادی را در اطاعت و بندگی پروردگار میدانند ، آنها آزادی را در حقوقی و اجرای احکام الهی و برقراری عدالت اجتماعی میدانند . هر چند در این راه گرفتار زندان و شکنجه و آزار شوند ، بلکه بالاتر ، گوهر جان خود را هم از دست بدهند . ولی بندگی و اسارت را در آن می‌بینند که اشخاص پست و بی‌شخصیت و بی‌بهره از دین و دانش ، بر مردم مسلط شوند و سیادت و فرمانروائی کنند و آنان هم برای حفظ جاه و مقام و مال و جان خود با آن بیخردان سازش کرده ، دم بر نیاورند . بندگی حقیقی را در اطاعت شیطان و شیطان صفتان و پیروی هوای نفس و هواپرستان میدانند ! هر چند سراسر زندگی آنان در ناز و نعمت بگذرد .

آری ! منطق آزادگان آنستکه بایستی برای دفاع از حریم

(۱) تو آزاد سردی چنانکه مادر ، ترانام نهاد . آزادی درد دنیا و خوشبختی

در آخرت .

در بعضی از روایات کلمه سعید را ندارد

حق و حقیقت و برقراری آزادی و عدالت بیکار کرد و از پای نشست
 ناپیش از آنکه لکه ننگ دامن را بپالاید، کفن آغشته بخون گردد .
 شمای کسانی که بظاهر آرزو دارید ایکاش در زمره فداکاران راه حسین
 (ع) بودید ، اگر این آرزویتان از سر چشمه حقیقت مدد میگیرد ، بیایید ،
 شما هم مانند حر ، اگر تا بحال رشته بندگی غیر خدا را در گردن داشته‌اید .
 آنرا از هم بگسلید ، در شاهراه حقیقت گام بردارید ، تا با آزادی و سعادت دو
 جهان نائل شوید .

چه خوش سروده است آزاد مرد پاکستانی علامه اقبال :

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد

گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی زسگان پست تراست

من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد

شما هم میتوانید !

آری شما ، همین شما ، در هر درجه‌ای ای از تمکن که باشید ؛
 میتوانید با اهداء یک جلد یا بیشتر کتاب ، بتکامل و توسعه و عظمت
 کتاخانه عمومی مسجد اعظم کمک کنید .